

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تکمله‌ای بر تنبیه اول

در مورد این تنبیه مطلبی را باید بیان کنیم که هر چند مربوط به گذشته است و مطلب جدیدی نیست ولی در باب تراحم به صراحت مطرح نشده است.

به صورت کلی دو مبنا در تراحم مطرح شده است:

الف- پذیرش خطابات قانونیه: این مبنا مربوط به امام و به تبع ایشان مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیهما) است. ما 16 یا 17 اشکال نسبت به آن را بیان کردیم و همگی را جواب دادیم ولی حدود 4 یا 5 اشکال خودمان داشتیم و به نظر ما این مبنا تام نیست^[1].

ب- عدم پذیرش خطابات قانونیه: کسانی که قائل به خطابات قانونیه نیستند نیز خود دو گروهند: 1- نوع اصولیین که می گویند وقتی دو واجب آمد هیچ کدام نظری به دیگری ندارند 2- مبنای آقای صدر - شاید به آقای خوئی نیز بتوان نسبت داد- که می گویند وقتی دو دلیل وارد شد ابتدا اطلاق اینها با یکدیگر تعارض می کنند و سپس با ورود قید لبی تراحم محقق می شود.

مبنای شهید صدر و بررسی آن

در توضیح مبنای مرحوم صدر می گوئیم مرحوم صدر در تعادل و ترجیح می گویند اگر دو دلیل اطلاق نداشته باشد تراحمی وجود ندارد مثلاً وقتی خطاب صل آمد، اگر گفتیم سواء کانت الازاله واجبه أم لا، یا سواء کانت مشغولة بالازاله أم لا و یا وقتی خطاب ازل النجاسة آمد اگر گفتیم سواء کان مشغولاً للصلاة أم لا، تعارض محقق می شود.

در ادامه قید لبی عام را مطرح می کنیم می گوئیم هر واجبی مقید به این قید لبی عام است یعنی نماز واجب است، مقید به اینکه مشغول به ضد مساوی یا اهم نشوید و ازاله واجب است، مقید به اینکه مشغول به ضد مساوی یا اهم نشوید.

با ورود این قید تراحم شکل می گیرد و در نتیجه اگر مشغول به هر کدام شدیم دیگری فعلیت ندارد. به بیان دیگر طبق این مبنا تا اطلاق گیری نکنیم و تعارض پیش نیاید و مشکل را با قید لبی حل نکنیم، اصلاً تراحم محقق نمی شود.

اشکالی که قبلاً هم به مبنای مرحوم شهید صدر وارد کردیم این است که ظرف قید لبی، اطلاق است و فرق ندارد مراد از اطلاق جمع القيود یا رفض القيود باشد چون مولی در هنگام صدور امر به این مسائل توجه ندارد. یعنی ابتدا باید اطلاقی را تثبیت کنیم

و بعد بگوئیم مقید به عدم اشتغال به دیگری است و الا اگر بگوئیم اطلاقی و تقییدی وجود ندارد در مقام امتثال، قدرت بر امتثال هر دو را نداریم.

به عبارت دیگر در تزامم، نباید در دلیل هیچ تصرفی لا اطلاقاً و لا تقییداً وجود داشته باشد چون تزامم یعنی ما از مسئله‌ی جعل خلاص شدیم و مشکل در مقام امتثال است. اگر برای دو دلیل اطلاق درست کنیم و بگوئیم بین آنها تعارض است و بعد با يك قيد لَبّی عام این تعارض را از بین ببریم، اکل از قفاست چون فرض این است که هر دو دلیل و خطاب فعلی است و هیچ کدام نظر به دیگری ندارد. تنها مشکل این است که مکلف در مقام امتثال نمی‌تواند هر دو را انجام بدهد. وقتی بحث به مقام امتثال رسید دیگر معنا ندارد که مجدداً برگردیم و در مقام جعل تصرف کنیم.

اگر فرض کنیم مکلف در مقام امتثال می‌تواند هر دو را انجام بدهد این تقییدها وجود دارد؟ مثلاً مکلف به مسجد رفت و دید مسجد نجس است. مکلف هم می‌تواند آرام ازاله نجاست کند و هم نمازش را شروع کند بدون اینکه فعل کثیر لازم بیاورد مثلاً شلنگ آب روی نجاست بگیرد و نجاست هم از مسجد خارج می‌شود. اینجا باز مسئله‌ی اطلاق و تقیید را مطرح می‌کنیم؟

همچنین ایشان در بحث ضدّانی که ثالث دارند گفتند بین الاطلاقینشان تعارض می‌شود. اینجا قيد لَبّی را نمی‌آورند و می‌گویند اطلاقاها تساقط می‌کند و ترتب من الجانبین می‌شود در حالیکه به نظر ما ترتب من الجانبین را باید از اول بگویند.

چه لزومی دارد ابتدا اطلاق‌گیری کنیم سپس اطلاق‌ها را به جان هم بیندازیم و بعد دنبال تقیید برویم؟ این به نظر ما اکل از قفاست. باید از اول بگوئیم ترتب من الجانبین است یعنی دو خطاب داریم که اهم و مهم نیستند. این مترتب بر آن و آن هم مترتب بر این است و نیاز به هیچ اطلاق و تعارضی هم ندارد.

در مسئله اهم و مهم هم چنین است یعنی عقل درک می‌کند باید اهم را انجام داد نه اینکه اهم، مهم را قيد بزنند. این آقایان در جایی که مساوی باشند می‌گویند هر دو قيد می‌خورند. در بحث اهم و مهم می‌گویند یکی قيد می‌خورد یعنی اطلاق اهم باقی می‌ماند و اطلاق مهم باقی می‌ماند. به نظر ما همه‌ی اینها اکل از قفاست.

در بحث ترتب هم مسئله چنین است یعنی ولو ما ثبوتاً بحث ترتب را پذیرفتیم ولی به نظر ما اثبات ترتب امکان ندارد چون ترتب به این معناست که شارع می‌گوید امر به مهم در فرض ترک الاهم فعلی است ولی در تزامم و ترجیح قبل از مسئله ترتب می‌گویند یک اهم و مهم داریم و اطلاق هر دو هست اما به قرینه اهم اطلاق در مهم را تقیید می‌زنیم. به بیان دیگر ترتب بعد از این اطلاق و تقیید هاست.

نکته‌ای که باید تذکر بدهیم این است که تنبیه دوم ترتب پیرامون همین مطلب است که آیا در ترتب باید تضاد اتفاقی باشد یا نه ترتب در تضاد دائمی هم جریان دارد یا خیر؟ ما در آنجا ادعای مرحوم نائینی را ذکر کردیم و گفتیم اولاً کلام نائینی طبق متن اجود التقریرات برای اشتراط تضاد اتفاقی در ترتب، فقط مجرد ادعا است و ثانیاً ملاک ترتب یعنی فعلی شدن یکی در فرض ترک دیگری در تضاد دائمی هم وجود دارد.

اما اینجا و در بحث تزامم نائینی بر حسب آنچه که در فوائد الاصول آمده دلیل آورده‌اند که هر جا تضاد دائمی است سر از تنافی در مقام جعل در می‌آورد و ما به نظرمان این فرمایش تمام است و معنا ندارد شارع به نحو ترتب هر دو را را جعل کند و بگوید این مترتب بر ترك او و او هم مترتب بر ترك این است دائماً الی یوم القیامه، لذا چه ضدان ثالث نداشته باشند و چه ثالث داشته باشند فرقی نمی‌کند چون سر از تنافی در مقام جعل در می‌آورد و باید مسئله تعارض مطرح باشد و دیگر نوبت به مسئله تزامم نمی‌رسد.

ما گفتیم مرحوم آقای خوئی و صدر باید این دلیل را جواب بدهند که جواب ندادند. خلاصه اینکه اگر این مبنای شهید صدر را نپذیرید، برخی مبانی اصول ایشان از اول تا اینجا کاملاً کنار می‌رود و همه نتایج عوض می‌شود و اگر بپذیرید نتایجی که اینها مترتب کردند جاری می‌شود.

مبنای مشهور اصولیین

در توضیح مبانی نوع اصولیین نیز می‌گوئیم اینها می‌گویند وقتی دو واجب آمد هیچ کدام نظری به دیگری ندارد و از این جهت اطلاقی برای آنها در نظر نمی‌گیریم. مثلاً وقتی مکلف وارد مسجد شد خطاب صلّ و ازل النجاسه متوجه اوست و هیچ کدام نظری به دیگری ندارد و مستقل هستند منتهی مکلف در مقام امتثال چون قدرت بر امتثال هر دو را ندارد، همین عدم تمکن مسبب تزاحم است.

آثار این دو مبنا در همین بحث‌ها ظاهر می‌شود و ما هم نظر نوع اصولیین را تقویت کردیم و گفتیم در اطلاق مولا باید در مقام بیان باشد. وقتی مولا می‌گوید من نماز را واجب می‌کنم، از کجا فهمیده می‌شود اعم از اینکه ازاله واجب باشد یا نه؟ به نظر ما مولا اصلاً نظری به ازاله ندارد.

مبنای مرحوم امام

در توضیح مبنای خطابات قانونیه امام (رضوان الله تعالی علیه) باید بگوئیم طبق این مبنا اصلاً اطلاق معنا ندارد چون شارع متعال در مقام جعل قانون می‌گوید نماز واجب است و کاری ندارد که ازاله واجب است یا نه؟ حج واجب است یا نه؟ امور دیگر واجب هست یا نیست؟ ازاله را به عنوان يك قانون و خطاب قانونی واجب کرده پس اصلاً اطلاقی وجود ندارد که بگوئیم بین الاطلاقین تعارض می‌شود.

در نتیجه از آثار خطابات قانونیه این است که قدرت شرط تکلیف نیست و خطاب شامل قادر، عاجز، عالم، جاهل، عاقل، مجنون، صبی، بالغ و ... می‌شود. روی خطابات قانونیه چون مسلم اطلاقاتها موجود نیست و مخاطب در نظر گرفته نمی‌شود در نتیجه وقتی مولى جعل قانون می‌کند چون اجمال دارد باید به خود دلیل رجوع کرد و دید مثلاً شامل کفار هم می‌شود یا خیر؟

در رجوع به اطلاق هم باید عرف را ملاک قرار دهیم چون امری عرفی و عقلایی است و مثلاً ببینیم آیا عرف می‌گوید «صلّ سواءً كان بالازالة واجبة أم لا؟» مثلاً در احلّ الله البيع و لو همه قدما می‌گویند اطلاق دارد ولی مثلاً برای عربی بودن صیغه یا بالغ بودن متعاقدين از آن استفاده نمی‌کنند. چون می‌گویند آیه در مقام بیان خصوصیات نیست بلکه در مقام اصل حلیت و صحّت بیع است.

کسی نگوید با این حساب دیگر هیچ اطلاقی منعقد نمی‌شود. در جواب می‌گوئیم ملاک ظهور عرفی است مثلاً در روایات راحله که از شروط حج است از امام می‌پرسند برای کسی که می‌خواهد به حج برود استطاعت به چه معناست؟ امام می‌فرماید قدرت بدنی، تخلیه السرب، زاد و راحله. اختلاف است که راحله برای کسی که لا یقدر علی المشی یا حتی اگر کسی یقدر علی المشی، باز هم راحله شرط است؟ می‌گوئیم امام در مقام بیان همه خصوصیات بوده پس اطلاق دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

این مبنا را غفلت کردند یا بعداً پیدا کردند می‌فرمودند طبق این مبنا باید این فتوا را عوض کنند خیلی تأثیرگذار است در فقه و اصول. مرحوم شهید حاج آقا مصطفی خمینی رضوان الله تعالی علیه با اینکه مبانی اصولیین را مثل موم در دست داشتند و بالا و پائین می‌کردند، اشکال و ابرام می‌کردند، حتی گاهی نظر امام را هم نقل و گاهی رد می‌کردند ولی اینجا که می‌رسد خیلی تقدیر می‌کند می‌گوید این يك بارقه الهی است که خدا در قلب والد ما قرار داد و می‌گوید این مبنا از اول تا آخر فقه را متحول می‌کند. این ابتکار از ابتکارات مهم امام است یعنی در تمام ابتکارات اصولی امام را که جمع کنند يك طرف بگذارند و این را يك طرف بگذارند این بر آنها می‌چربد.